طنز و خلاقیت

عبدالحسین موّحد
مدرس زبان و ادبیات فارسی

چکیده
پرکاربردترین معنی واژهٔ «طنز» در زبان فارسی طعنه‌زدن، خرده‌گیری، مسخره و انتقاد کردن است.

طنـــز یکی از شیوه‌های بیانی است که در زبان فارسی با «هجو»، «هجا»، «هزل» و «فکاهه» و . . . از دیرباز در میان مردم، رواج داشته و بخشی از آثار ادبی را به خود اختصاص داده است.

پایه طنز در آثار ادبی فارسی،بیشتر بر ناسازگاری «لفظ» و »معنی» در کلام بنا شده است و از این رو تا حدودی می‌تواند در مقوله »مجاز» جای گیرد. ولی بیشتر آثار مکتوب طنزآمیز فارسی با «هجو» ، «هزل»، مطایبه و لطیفه ،همراه بوده است.

بنابراین ، می‌توان گفت که طنز، نوعی‌ژرفکاوی و غایت‌اندیشی است و بر نوعی دگرگونی و استحاله درونی، دلالت می‌کند . واژهٔ «لطیفه» نیز در فرهنگ و ادب ما ،همیشه با گونه‌ای طنز و خوش طبعی همراه بوده است؛ با این تفاوت که روح غالب در «لطیفه»، مضحکه، لذت و تفریح آفرینی است، ولی در «طنز» با اینکه رویه سخن به ظاهر مزاح‌آمیز و غیر جدی است،در آخر به «تَعَقّل»، تنبیه و سیاست می‌انجامد . از این روست که می‌تواند «طنز» را در زبان فارسی در قلمرو ادب تعلیمی به حساب آورد.

کلید واژه: طنز و خلاقیت، شیوه‌های بیان، لطیفه، ادبیات فارسی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۰/ ۰ /۸۲ تاریخ پذیرش نهایی: ۲۰/ ۱۰/ ۸۲

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-05]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1382.1.2.6.4]

پرکاربردترین معنی واژهٔ «طنز»[1] در زبان فارسی طعنه‌زدن، خرده‌گیری، مسخره و انتقاد کردن است. این واژه در اصل، عربی است و در نوع صفت «طنّاز» به معنی «مسخره‌کننده» و «پرناز» و «با طنز» در معنای «طنزآمیز» و به صورتهای «طنززدن»، «طنزکردن»، «طنزپرداختن» و «طنزنوشتن» در زبان فارسی به کار رفته است: «... و آن چه دید و شنید از احوال نوخاستگان و حرکات ایشان و سخنان با طنز که می‌گفتند، بازراند».[2]

«طنز» یکی از شیوه‌های بیانی است که از دیرباز در زبان فارسی با «هجو»[3]، «هجا»[4]، «هَزل»[5]، «فکاهه»[6]، «مطایبه»[7] و... در میان مردم ما رواج داشته و بخشی از آثار فرهنگی و ادبی ما را به خود اختصاص داده است. هجوّیات، هَزلیّات، فکاهیات، مطایبات، تمثیلات و... بسیاری از لطیفه‌های شیرین زبان فارسی، ویژگیهای طنز و انتقادی دارد و به آسانی می‌توان از لابه‌لای آنها به تصویرهای درستی از عادتها و ارزشهای حیاتِ اجتماعی روزگار شاعران، طنزنویسان و مردم اعصار گذشته ایرانی دست یافت.

فرایند «طنز» در اصل بر پایه انگیزش[8]، بازتابهای عاطفی[9] و انگیختگی ذهنی[10] صورت می‌گیرد و تنها غنای معنوی و دامنه استعدادهای درونی طنزپرداز است که می‌تواند آن را به درستی آشکار کند. از این رو، می‌توان جای‌پایی از هجا (هجو) و هزل را در هر طنز دید. البته، واژهٔ «هجا» (هجو)، «هزل» و واژه‌های دیگری که بار شوخ طبعی و بذله‌گویی دارد، خود بنا به خصلت ساختاری و معنایی، نمی‌تواند، همکار و همکرد باشد؛ یعنی در هجو (هجا) تنها از یک فرد، یک کار و یک رویکرد، سخن به میان می‌آید و مانند بسیاری از هزلها، فکاهه‌ها و مطایبه‌ها، جنبه شخصی و فردی دارد؛ ولی در طنز، افزون بر آرایش فکاهی، ارزشهای اجتماعی و بازتابهای تجربه‌های انسانی در پرتو تاریخ زندگانی، محور است؛ برای نمونه، چگونه می‌توان متنهای زیر را در فرایندی همسان دید و مقایسه کرد؟ :

به دهن، نان خواجه چون بُردَم — خواجه گفتا که «آه! من مُردَم»
گفتمش: «خواه میر و خواه ممیر — که من این لقمه را فرو بردم»[11]

که هجوی است درباره انسانی بخیل و از نظر سخن سنجی، کم عمق و بی‌پهناست و تنها بیانگر اخلاق فردی است. این توصیف فتح علی‌خان صبا نیز می‌تواند یک «دشنام» باشد:

ای عامل بیچاره که بیچاره‌تر از تو — آن است که بیچاره تو را مونس و یار است

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-05]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1382.1.2.6.4]

بیچاره چرا خوانی‌ام از روی حقارت　　عزل تو و مرگ تو مرا چارهٔ کار است
پندار که مرگت ز پی و عزل ز پیش است　　خوش باش که آن، چارهٔ کار من زار است[۱۲]

یا این هجویه کوتاه ابوالعلاء گنجه‌ای دربارهٔ خاقانی، شاعر قرن ششم هجری، که محصول تنش و تفکری سطحی است:

خاقانیا اگرچه سخن نیک دانیا　　یک نکته گویمت بشنو رایگانیا
هجو کسی مکن که ز تو مه بُوَد به عمر　　شاید تو را پدر بُوَد و تو ندانیا[۱۳]

به همین‌گونه، هجویه‌ها، خیال‌بافیها و فانتزیهای[۱۴] دیگر که از ذهن ناخودآگاه بعضی از شاعران ما سرچشمه‌گرفته و دارای پیرایه‌های ظریفانه و واژه‌های رکیک عامیانه است. ولی طنز، همان گونه که می‌بینیم، هر چند مانند «هَجو» از زندگانی طبیعی ما برخاسته است، محصول ذهنی آگاه[۱۵] بوده و زیبایی و ظرافت خاص خود را داشته و بیان‌کننده حقیقت زندگانی تاریخی و اجتماعی مردم ما در هر دوره بوده است. امکان ندارد که این حکایت کوتاه سعدی را بشنویم و از معنای تمثیلی ظریف و آموزنده آن، لذت نبریم:

«**ناخوش آوازی به بانگ بلند، قرآن همی خواند. صاحبدلی بر او بگذشت، گفت: «تو را مشاهره چند است؟» گفت: «هیچ». گفت: «پس چرا زحمت خود همی دهی؟». گفت: «از بهر خدا می‌خوانم». گفت: «از بهر خدا مخوان؛**

گر تو قرآن بدین نَمَط خوانی　　ببری رونق مسلمانی»[۱۶]

قدما مایه اصلی طنز- به عنوان نوعی سخن‌گزاری- را «طعن» و «تَهَکُّم» دانسته‌اند؛ یعنی، طنزپرداز در عین حال که با لحنی خاص، کسی یا چیزی را می‌ستاید، او را پوشیده، تحقیر و لعن می‌کند و به گونه‌ای دربارهٔ او به «ذَم شبیه به مدح» می‌پردازد:

ناصحم گفت که «جز غم چه هنر دارد عشق؟»　گفتم: «ای خواجه عاقل، هنری بهتر از این!»[۱۷]

که در این بیت با نوعی استعارهٔ ناسازگارِ درونیِ متن که از نوعی «تَهَکُّم» حاصل شده است، رو به رو هستیم و واژهٔ «عاقل» برخلاف مفهومش در معنای «نادان» به کار رفته و طنزی در سایه آرایه استعاره، بالندگی پیدا کرده، ماندگار شده و به عنوان یک گونه‌ی زبانی در قالب شعری موزون، پرورش یافته و نیرومند و پر راز و پرتوان شده است؛ همین شیوهٔ طنزی را نیز در روایتی از دولتشاه سمرقندی در تذکره‌اش می‌بینیم:

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-05]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1382.1.2.6.4]

«چون امیر تیمور، فارس را تسخیر کرد و شاه منصور را بکشت، خواجه حـافظ شـیرازی را طلب کرد. چون حاضر شد، تیمور آثار فقر را در چهرهٔ او نمایان دیده، گفت: «ای حافظ! من به ضرب شمشیر، تمام روی زمین را خراب کردم تا سمرقند و بخارا را آبـاد کـنم و تـو آن را بـه یک خال هندو می‌بخشی و می‌گویی: اگر آن ترک شیرازی بـه دسـت‌آرد دل مـا را / بـه خـال هندویش بخشم، سمرقندو بخارا را

حافظ گفت: از این بخشندگی‌هاست که بدین روز افتاده‌ایم!»[۱۸]

مثالی دیگراز حافظ:

«خط ساقی گر از این گونه زند نقش بر آب ای بسا رُخ که به خونابه مُنَقَّش باشد»

که این بیت، باز با نوعی استعاره- تبعّیه- درآمیخته و تأثیری دو چندان یافته و طنزی مـؤثر و موجز به وجود آورده است.

از سویی دیگر، قدما طنز را «هَزل اخلاقی و مُهَذَّب» نیز دانسـته و بـر ایـن باورنـد کـه «... فضیلت نطق- که شرف انسان بدو منوط اسـت- بـه دو درجـه اسـت: یکـی «جـدّ» و دیگـری «هَزل». اما چنان «جدّ» دایم، موجب ملال خاطر باشد، «هزل» دایم نیز باعث استخفاف و کسـر عرض می‌شود... والهَزلُ فِی الکلام کالملحِ فِی‌الطعام: هَـزل در کـلام همچـون نمـک اسـت در طعام»[۱۹] و سنایی همین مفهوم را ضمن توصیف خواجه مؤید ورّاق، چه زیبا بـه نظـم درآورده است:

... لیـک بی «هَزل» جد بنماید بی‌نمک، دیگ هیچ خوش ناید

تا نگردد ز من چو ممتحنی که مزاح است ملح هر سخنی[۲۰]

همین «ملح» است که مایه و مزّهٔ طنز می‌تواند باشد؛ ملحی که می‌تواند داروی تلخ سـعدی هم باشد: «... داروی تلخ نصیحت به شهد ظرافت برآمیخته تا طبع ملول ایشان از دولـت قبـول محروم نماند».[۲۱]

این گونه است که «هَزل» را در آثار بعضی از سخنوران فارسی، هزلـی اخلاقـی و هدفـدار می‌بینیم؛ یعنی همان گفتار به طعن[۲۲] و رمزی که عیبها را به منظور بر طرف کردن آنهـا، آشـکار می‌کند. هَزلی که در آن، هرزه درایی، هذیان گویی و رسوایی، ژاژخایی و لهو وجود ندارد؛ چرا که آموخته‌ایم: «اَلاِفراطُ فی‌المَزح خُرقٌ: زیاده روی در شوخ‌طبعی، ابلهی است»؛[۲۳] یعنـی انسـان باید در مزاح و خوش طبعی، اندازه را نگاه دارد؛ زیرا همین رعایـت کـردن حـد اعتـدال و بـه اندازه گفتن، هزل را محدود و دوست‌داشتنی می‌کند و به بیانی آن را به «طنز» یـا همـان هَـزل

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-05]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1382.1.2.6.4]

پاک کننده و اخلاقی، تبدیل کرده، نمی‌گذارد که اراده و کوشش آدمیان، تباه شود: «المِزاحُ تُذهِبُ المَهابَةَ خوش طبعی کردن، هیبت و وقار را می‌برد»[۲۴] و «اللَهوُ یُفسِدُ عزایَم الْجِدّ لهو و مزاح، اراده و تلاش را از میان می‌برد».[۲۵] ولی به گفته قدما «طنز» هیبت آفرین است: ... قضیه‌ای است که در نفس تأثیر می‌کند و این تأثیر می‌تواند انبساطی، انقباضی، تسهیل یا تهویل، تعظیم یا تحقیر امری باشد». پس، فرایند طنز برپایه حرکت نفس، صورت می‌گیرد؛ حرکتی که در «محسوسات» آغاز می‌شود و در «معقولات» به فرجام می‌رسد:

در دولت شاه، چون قوی شد رایم　　گفتم که رکاب را ز زر فرمایم
زر گفت مرا که «من تو را کی شایم؟»　　آمد آهن، گرفت هر دو پایم[۲۶]

می‌بینیم، "نمک" یا "ملحی" که می‌تواند کلام را متحوّل کند، خنده و طنز است یا این بیت خاقانی :

هم شکری تو هم نمک، با تو چه نسبت آب را
چند به رغم دوستان، دشمن خویش پروری؟

که "نمک" در معنای لطف، گیرایی و زیبایی و حُسن به کار رفته است یا در این بیت کلیم کاشانی:

کلیم از فکر آن لبهای پر شور　　نمک در دیگ سودا، بیش افکن

که «نمک در دیگ سودا افکندن» کنایه از «تمنا کردن و آرزو داشتن» است.

همین واژه «نمک» در ادبیات عامه نیز از بار کنایی و طنزآمیزی برخوردار بوده است .

«نمک‌پاشی» و «نمکدون!» که بر بیمزگی و ناخوشایندی دلالت می‌کند یا ترکیبهای «نمک به حرام» و «نمک به حلال» که در معنای «حق ناشناس و حق‌شناس و وفادار» در زبان مردم ما به کار رفته است و تعبیرات و ترکیبات دیگر که همه می‌تواند در بردارندهٔ نیروی اسرارآمیز طنز باشد. یا این مَثَل تهرانی:

«آتیش به پنبه افتاد، سگ به شکمبه افتاد　　گربه به دُنبه افتاد، خاتون به سُنبه افتاد»

که از متلکهای مادرشوهر و خواهرشوهر است و وقتی عروس آنها زیاد به شوهرش گرایش دارد، گفته می‌شود. واژه «آتیش» استعاره برای «مرد» و واژه «پنبه» استعاره برای زن است.

این گونه است که سخنی دو پهلو، کنایی و طنزآمیز، شکل می‌گیرد و اخلاق درونی انسانها را بیرون می‌ریزد. این بیت معروف:

«جایی که عقاب پر بریزد　　از پشه‌ی لاغری چه خیزد؟!»

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-05]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1382.1.2.6.4]

را بنگرید و عبارتهای زیر را که همه ساختاری کنایی و طنزی دارد :

سر پیازی؟! ته پیازی؟! (چه کاره‌ای؟!)

یک دم نشد که بی سر خَر، زندگی کنیم؟! (بر دلخور بودن کسی از مزاحمت و رفت و آمدها دلالت می‌کند.)

کلاه حسن از اوّل هم پشم نداشت (لیاقت و شایستگی انجام کاری را نداشت).

او برای کسی، تره هم خورد نمی‌کند (کسی را با اهمیت نمی‌داند).

او دود چراغ بسیار خورده است (بسیار مطالعه کرده است).

همان‌گونه که می‌بینیم، طنز تنها یک فن، یک آرایه یا یک شوخی نیست؛ بلکه مایه اصلی و بنیادینِ کلامی شیرین و مؤثر است و در انواع نوشته‌های فارسی به صورتهای گوناگون، نقشِ زبانی و ساختاریِ بسزایی داشته است. با تأمل می‌توان دریافت که چگونه همین گفتارهای مجازی و خیال‌پردازیهای غیر جدّی، رنگ و روی کلام را زیباتر کرده است. این زیبایی چیزی نیست جز «نمک» طنز؛ نمکی که «معنی» را در کلام تغییر داده و با ایجاد نوعی «اِغراق»[۲۷] چهرهٔ فرهنگی و غنایی زبان را دامنه‌دارتر کرده است. از این روست که ما «طنز» را نوشته‌ای ادبی و شیوهٔ بیانی خلّاق می‌دانیم. شیوه‌ای که بر پایه نگرشی یعنی بیان بدیها، کاستیها و زشتیها در جهت رسیدن به نیکیها، پاکیها و زیباییهای وجودی و فطری آدمیان و اصلاح و پالایش سرشت آنان و به بیانی کوتاه، بزرگ‌نمایی و عمده کردن عیبها در برابر حُسن خُلقها و خوی‌های انسان؛ یعنی فرایند «خَلق» در برابر «خَرق» و این «شکایت اهل زمانه انوری ابیوردی:

روبهی می‌دوید از غم جان — رو به دیگرش بدید چنان

گفت: «خیر است؟ بازگوی خبر — گفت: «خرگیر می‌کند سلطان»

گفت: تو خر نه‌ای، چه می‌ترسی؟» — گفت: آری و لیک آدمیان

می‌دانند و فرق می‌نکنند — خر و روباهشان بُوَد یکسان

زان همی ترسم ای برادر من — که چو خَر، بر نهندمان پالان»[۲۸]

همین خصلت بیانی و زبانی است که «طنز» را از نظر زبانشناختی و هنری، قابل اهمیت کرده و در پیوند با سبک و گونه زبانی و شیوه بیانی خاص با خوانندگان و شنوندگان خود بستگی یافته و نوعی سبک عامیانه و مردم‌پسند را به نمایش گذاشته است. از این‌روست که طنزپرداز با این لحن کلام و طرز بیان ساده، به زبان و روحیه مخاطب خود نزدک شده، می‌کوشد بابِ‌دل و دماغ او سخن بگوید.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-05]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1382.1.2.6.4]

طنزپرداز بـرای انتقـال و ابـلاغ پیـام خـود در نوشـته‌هـا و گفتـه‌هـایش، مـؤثرترین راه را برمی‌گزیند. او با بهره‌گیری از شکل و قالب کوتاه و لحن کلام موجز خود، احساس، اندیشـه و تخیّل مخاطبانش را سمت و سـو بخشـیده، بـه دور از اوهـام‌سـازی و خیـال‌پـردازی محـض، ارزشهای فرهنگـی و اخلاقـی دوره تـاریخی زنـدگانی خـود و احساسـات و اعتقـادات مـردم جامعه‌اش را محور کلام قرار داده، اگر هم در این کار به توصیفی کوتـاه دسـت مـی‌زنـد، تنهـا برای انتقاد و نمایش طنز است و بس:

... پادشاهی دیوانه‌ای را در گورستان دید. گفت: «چرا به معموره نیایی؟». گفت: «آنـان کـه به معموره‌اند، آخر کجا روند؟». گفت: «اینجا آیند». گفت: «پس، معموره اینجـا باشـد». پادشـاه گفت: «ای دیوانه، سخن عاقلانه می‌گویی!» گفت: «اگر دیوانـه بـودمی، بـاقی را بـه فـانی بـدل کردمـی، چنـان‌چـه تـو کـرده‌ای». ایـن سـخن در او چنـان جـای گرفـت کـه از سـرملک برخاست.[۲۹]

پس، خلّاقیّت یکی از عناصر سازنده طنـز – و هـر هنـر اصـیل دیگـری – اسـت و هـدف طنزپرداز از کنکاش و تلاش خود، این است که نیروی خلّاقه خدادادی خود را به گونـه‌ای بـه کار برد که برلب مخاطب به هر شکلی که شده، خنده بنشاند و دل او را بلرزانـد و تخیّـل او را بیدار کند و سپس او را با نیش خود از جای بجهاند و بر سر عقل آورد (تعقّـل) و در آخـر بـه تفکر و اندیشیدن وا دارد. این‌گونه، خنده‌انگیزی و تمسخرنماییِ لفظی و زبانی و نمایش انسان خندنده و بروز حرکات و رفتار تمسخرآمیز و دیوانه‌وار، همه و همه در نظرِ طنزپرداز به منزلـه معبر و گذرگاهی ضرور برای راهیابی به «حقیقت» و بازنمـایی «واقعیـت» اسـت. واقعیتـی کـه حقیقتِ انسان و احساسات و نیازهای او را در برابر چشمهایش ترسیم می‌کند:

آرنـد کـه واعـظی سـخنـور — بـرمجلـس وعـظ، سـایه‌گسـتر
از دفتـر عشـق، نکتـه مـی‌رانـد — وافسـانـه عاشـقان همـی‌خوانـد
خـر گمشـده‌ای بر او گـذر کـرد — وز گمشـده خـودش خـبر کـرد
زد بانگ کـه «کیست حاضر امروز — کـز عشـق نبـوده خاطـر افروز؟
نـی محنت عشـق دیـده هـرگـز؟ — نـی جـور بتان کـشیده هرگـز؟»
برخـاسـت زجـای سـاده مـردی — هـرگـز ز دلـش نـزاده دردی
کـانکـس منـم ای ستـودهٔ دهـر — کـز عشـق نـبوده هـرگزم بـهـر»
خـر گمشده را بخواند که «ای یـار — اینک خـر تـو، بیـار افسـار»[۳۰]

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-05]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1382.1.2.6.4]

اگر کسی در «طنز» سرزنش می‌شود و کاستیهای رفتاری و کرداری او برشمرده می‌شود، برای این است که بیشتر آگاهی یابد و آسودگی پیدا کند و طنز، مؤثرتر و کاراتر در او به هدف برسد و در رویارویی با تجربه‌های انسانی، هوشیارانه‌تر عمل کند؛ زیرا هدف طنز، تنها سرگرم و دلگرم کردن مخاطب نیست و زمانی می‌تواند مؤثر باشد که در خیال مخاطب خود، صورتهای تازه‌ای به وجود آورد و او را به «ادراک»[۳۱] حسی مشترک از پدیده‌های زندگانیش برساند. هدف طنز در اوّل، کاستن رنج روحی و درد معنوی خود طنزپرداز است و سپس بیداری، آگاهی و انگیختگی طنزشنو. نتیجهٔ این تعامل، آن است که طنزپرداز و طنزشنو، هردو در آخر، نشاط و ناخشنودی خود را از نادانی و ناهمتایی، پیدا می‌کنند و امیدوار می‌شوند و به روشنایی، هوشیاری و آگاهی می‌رسند:

... یکی از فضلای عرب، مهمان امام حسن (ع) شد. بعد از طعام گفت: «برای من شربتی بیاورید.» امام فرمودند: «چه شربتی می‌خواهی؟» گفت: «آن شربت که چون نایافت شود، عزیزترین همهٔ شربتها بود و چون یافت شود، خسیس‌ترین آنها.» امام خادمان را فرمود: «آبش دهید.» همه حاضران بر حدّت فهم امام (ع) آفرین گفتند.[۳۲]

وقتی زبانی و بیانی، هم حسی، هم فکری و واکنشی اگاهانه ایجاد می‌کند، در هستی و هویّت جامعه خود اثر گذاشته به پدیده‌های زندگانی انسانها، پاسخ می‌دهد و آنان را به نوعی دگرگونی و استحاله درونی وامی‌دارد و ساخت و سازی را باعث می‌شود که به آن «خلّاقیّت»[۳۳] گفته می‌شود. این خلّاقیّت، ملکه و صفت ذاتی هر محصول هنری و به بیانی جزو و شرط وجودی هر طنز است. فرایند خلّاقیّت، نمودار رفتار، کردار و پنداری تازه است و آنچه هر اثر نگارشی را خلّاق می‌کند، نیروی نوزایی و درک‌آفرینی آن است. همین که هنرمند – طنزنویس یا شاعر طنزپرداز – چیزهایی را در محیط ذهن خود پدید آورد که پیش از آن در ذهن او وجود نداشته است و آن چیزها، نوعی وجود و هستی پیدا کرده باشد دارای نیروی خلّاق و ایجادکنندگی است.

از ویژگیهای دیگر طنز، استقلال[۳۴] و ناسازگاری و نابرابری[۳۵] و به بیانی ساده‌تر، متفاوت بودن آن است. زمانی که طنزپرداز به اندیشه و نفس خود اعتماد دارد، هیچ‌گاه در برابر اخلاق و ویژگیهای قراردادی عمومی تسلیم نمی‌شود و می‌کوشد در برابر ناهمتاییها و نادانیهای دیگران بایستد و در تجربه‌های گوناگون را به روی خود باز کند و به نوعی تلاش در توصیف پدیده‌های گرداگرد خود بپردازد. آنچه در قلمرو زبان و ادبیات، نوآوری[۳۶] نامیده می‌شود،

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-05]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1382.1.2.6.4]

محصول همین تکاپوها و تلاشهاست؛ نوآوری یا ابداعی کـه بیشـتر در پیونـد بـا بـه ریشـخند گرفتنِ رسمهای مصنوعی و عادتهای کهنه قومی حاصل شده است:

به روی خوب و بد و نوش و نیش مـی‌خندم — بلـی به هرچه که آیـد به پیش مـی‌خندم
بزن به سیـم و توهم مثل من بخند کـه یـار — هر آنچه بیش کند جور، بیش مـی‌خندم
چـو گرگ، قاپ شبان را به حیله مـی‌دزدد — بـه سـرنـوشت اسفناک میـش مـی‌خندم
چو گربه نقشه کشد پشت پرده از پی جنگ — به عقلِ موش که شد صلح کیش می‌خندم
چـو مـرغ، گـول زبـان‌بـازیِ شغال خورد — بـه زودبـاوری و سـادگـیش می‌خنـدم
مبین بـه ظاهـر گـریان مـن کـه در باطـن — بـه حـال مـردم زار پـریـش مـی‌خنـدم
بـه ابـلهی کـه زنـد لاف عقل، خنـده زنـم — بـه آن عـجوزه کـه آیـد قمیش می‌خندم
به آن کسی که سرش بی‌حشیش هم منگ است — چو خواست منگ شود از حشیش می‌خندم
تمام، مضحک و من خود زجمله مضحک‌تـر — اگـر بـه خلق نخندم، بـه خویش می‌خندم[۳۷]

بنابراین از آنجا که طنزپرداز در برابر ناسـازگاریهای زمانـه خـود بیشـتر از دیگـران، معنـی ضرورتها و مفهوم فرهنگها و موقعیتها را درمی‌یابد به صورت غیرعادی و هوشـمندانه، واکـنش نشان می‌دهد و به عنوان سرسخت‌ترین خـرده‌گیـر بـا اطمینـان درونـی کـه راهنمـای اوسـت، طنزهای سرکش و پویای خود را در سایه هوش[۳۸] و تخیلِ[۳۹] شکوفایش در یک قطعه شـعر، در یک حکایت شیرین، در یک مَثَل، در یک کاریکاتور، در یک فـیلم سـینمایی یـا در یـک قـاب نقاشی، مهار و متمرکز می‌کند. البته این را هم می‌دانیم که خلّاق بودنِ هر اثر – طنز– غیرعـادی بودن زبان و شیوهٔ بیان آن نیست. آنچه یک اثر هنری را خلّاق می‌کند در اوّل، نیروی انگیختگی و آزردن یا به وَجدآوردن آن و سپس خشنودکردن و سرانجام، اصلاح کـردن مخاطـب اسـت. می‌توان همین را کارکردِ طنز و هدف طنزپرداز دانست. همین که طنز، ما را به شـک وامـی‌دارد و به واکنشی برای درک حقیقتی یا تنبیهی، تعقلی و تفکری برمی‌انگیـزد، واجـد صـفت خلّـاق می‌شود. اگر «طنز» نتواند ما را به کشمکشی مدام با پدیده‌های هستی وا دارد، «طنـز» بـه معنـی درست واژه نیسـت. طنـز واقعـی، موقعیتهـای خـاص را برمـی‌انگیـزد و ارزشـها، هنجارهـا و فرهنگهای نهفته در آنها را باز می‌نمایاند و می‌کوشد تـا دشـواریها را برطـرف کنـد. بـا همـین کوششها از نظر زیبایی شناختی[۴۰]، قابل ارزیابی است.

ماهی آزاد

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-05]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1382.1.2.6.4]

مردی به مغازه ماهی فروشی رفت و ماهی آزاد خواست. فروشنده یک ماهی به دستش داد و مبلغ گزافی هم قیمت رویش گذاشت. مرد نگاه تردیدآمیزی به ماهی انداخت و گفت: «من ماهی آزاد خواستم؛ این چه چیزش، آزاد است؟» فروشنده جواب داد: «نِرخَش»[۴۱].

ملانصرالدین قرن بیستم

ملانصرالدین، چشمش به یک تلویزیون ترانزیستوری افتاد که آنتن دوشاخه داشت. گفت: «از برنامه‌های خودش، شاخ درآورده» [۴۲].

زالو

احوال دوستی را از یک نفر پرسیدم. جواب داد: «زالو انداخته». خیال کردم مریض است. پرسیدم: «چه بلایی سرش آمده؟» جواب داد: «گیر نزول‌خور افتاده»[۴۳].

می‌توان دریافت که موضوع طنزهای زبان فارسی، بسیار گوناگون و گسترده، و بیشتر درباره آمال و آرزوهای انسانی، امور اخلاقی و اجتماعی، ارزشها و فرهنگهای قومی، خصلتها و ویژگیهای فردی و امور جنسی است و طنزپردازان ما در دوره‌های مختلف تاریخی با نیروی ذهن خلّاق خود دانسته‌اند که تاکجا پیش بروند و در کجا مخاطبان خود را به هوش بیاورند و برانگیزانند و خنده و خشم را در جان آنان بکارند و روحشان را بیاشوبند و ذهنشان را بیدار کنند. مطالعه آثار ادبی از قرن پنجم هجری تا عصرحاضر – بویژه قرنهای ششم، هفتم و هشتم و عصر مشروطه – این واقعیت را برای ما روشن می‌کند که «طنز» همواره ابزاری برای بازتاب هرچه درست‌تر واقعیتهای زندگانی قوم ایرانی بوده و توانسته است با دارابودن ویژگی «اغراق»، تأثیر عاطفی هر اثر را پایدارتر کند و نقشی خلّاق در پویایی فرهنگ، هنجارها و هنرهای ایرانی داشته باشد و طی قرون و اعصار با ذوق حکمی و جاذبه فلسفی عارفان، شاعران و نویسندگان ما درآمیزد و جایی شایسته و بایسته در زبان و فرهنگ ملی ما برای خود پیدا کند و به عنوانِ سلاح و نیروی راهبردی در دست اندیشمندان، ادیبان و شاعران ما برای مبارزه با بدیها، کژیها، بی‌عدالتیها، ناسازگاریهای اجتماعی و ناآگاهیها و غفلت‌ورزیهای قومی به کار رود و برای زمان‌های بسیار، فریاد اعتراضِ انسانهای این سوی کره خاکی باقی بماند.

بُسحق (ابواسحق) حلّاج اطعمه شیرازی – شاعر قرن نهم هجری – به پیروی از بیت: «مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو» حافظ، پدیده‌های زندگانی، خواستها، محرومیتها و گرسنگیهای همزیستان خود را خیلی زیبا در قطعه‌ای طنزآمیز، این‌گونه مجسم کرده است:

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-05]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1382.1.2.6.4]

طبـق پهـن فلـک دیـدم و کـاس مـه نـــو　　گفتم ای عقل بـه ظرف تهـی از راه مـرو
چرخ گو این عظمت چیست چو نتوان کردن　　قرصِ خورشید تو یک روز به نانی به گرو؟
اگـــرم گـنـدم بـُغـرا نبـــود، بـفـروشـم　　خِرمنِ مه به جوی، خوشه پروین به دو جو
دست بـر دنبه بـریـــان زن و یختی بگـذار　　سخن پخته همیـن است، نصیحت بشنـو[۴۴]

یا این یادآوری شیرین و رندانه محمدتقی بهـار کـه مـی‌توانـد بـه دل و دمـاغ مـا لـذت و هوشیاری بخشد و بر لبهای ما زهرخندی ملیح بنشاند:

مثـقلـی بـا مـن ز روی طنـــز گـفت　　«صحبت از فضلت به کشور مـی‌رود
گـر تـو را دستی است در علم سِیَـر　　کشـف ایـن رمـزت، میسّر مـی‌رود
این جهان چه؟ گاو چه؟ ماهی کدام؟　　کـز خیالـش، عقـل از سر مـی‌رود»
گفتـم: «انـدر بـی‌ثباتی‌های دهـــر　　ز یـن اشـــارتهـا، مـکـرر مـی‌رود
یعنـی ایـن دنیـاست روی شاخ گاو　　پشـت کـردی تـا بـه آخر مـی‌رود[۴۵]

از آنجـا کـه شـمار نوشـته‌هـای منظـوم و منثـور طنـزآمیـز شـاعران و نویسـندگان مـا – که بخش عمده‌ای از ادبیات تعلیمی و غنایی ما را دربر مـی‌گیـرد – فـراوان، و در هـر دوره تاریخی، (مانند عصرمشروطه) رنگ و راز و ارزشی خاص داشته است، بررسی هریـک از آنهـا خود موضوع و مقاله‌ای ویژه می‌طلبد.

پی‌نوشت

۱. Staire

۲. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، دکتر علی‌اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ دوم، ۱۳۵٦، ص ,۷۷۸

۳ و ٤. Lampoon

۵. Facetiae

٦. Jest

۷. Joke

۸. Motivation

۹. Emotional

۱۰. Mental

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-05]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1382.1.2.6.4]

۱۱. دیوان کمال‌الدین اسماعیل، به اهتمام دکتر حسین بحرالعلومی، کتابفروشی دهخدا، تهـران، چاپ اول، ۱۳٤۸ ، ص,۲۷۵

۱۲. دیوان اشعار فتح‌علی خان صبا، به تصحیح: محمدعلی نجاتی، انتشارات اقبـال، چـاپ اول، ۱۳٤۱، ص ٦۲٦

۱۳. مقدمه‌ای بر طنز و شوخ‌طبعی در ایران، دکتر علی‌اصغر حلبی، مؤسسه پیک ترجمه و نشر، تهران، چاپ دوم، ۱۳٦۵، ص ,۸۸

۱٤. Fantasy

۱۵. Conscious mind

۱٦. گلستان سعدی، به تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارت خوارزمی، تهران، چاپ اول، ۱۳٦۸ ، ص ,۱۳۲

۱۷. دیوان حافظ، به تصحیح و حواشی: ابوالقاسم انجوی شیرازی، انتشارات محمدعلی علمـی، تهران، چاپ دوم، ۱۳٤٦، ص ,۲۱۷

۱۸. تذکره‌الشعرا، دولتشاه سمرقندی، به اهتمام: محمد عباسی، تهـران، چـاپ اول، ۱۳۳۷، ص ۱۳۸,

۱۹. کلیات عبیدزاکانی، به شرح و تفسیر: پرویز اتـابکی، انتشـارات زوّاره، تهـران، چـاپ دوم، ۱۳٤۳ ، ص ,۱٤

۲۰. مثنوی‌های حکیم سنایی، کارنامه بلخ، به تصحیح: سیدمحمدتقی مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳٦۸ ، ص ,۲۰۲

۲۱. گلستان سعدی، به تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ اول، ۱۳٦۸، باب هشتم، ص ,۱۹۱

۲۲. Sarcasm

۲۳و۲٤و۲۵. غررالحکم، حضرت علی (ع)، ص: ٤۰/۱۲۲۸، ۲۵/۱٤۳ و ۱۰٤,/۲۱۸۹

۲٦. دیوان مسعود سعدسلمان به تصحیح, رشید یاسمی، انتشارات امیرکبیر، تهـران، چـاپ دوم، ۱۳٦۲ ، ص ۷۰۵

۲۷. Hyperbole

۲۸. دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ۱۳٦۲، مقطعات، ص ,۷۰۱

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-05]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1382.1.2.6.4]

۲۹. لطایف الطوایف، فخرالدین علی‌صفی، به کوشش احمد گلچین معانی، انتشارات اقبال، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷٦ ، ص ٤۱۷,
۳۰. هفت اورنگ جامی، به تصحیح: آقامرتضی مدرس گیلانی، انتشارات سعدی، تهران، چاپ سوم، ۱۳٦۱، ص ۷۵۸ و ۷۵۹,
۳۱. Comprehend
۳۲. لطایف الطوایف، فخرالدین علی‌صفی، به کوشش احمد گلچین معانی، انتشارات اقبال، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷٦ ، ص ٤۱۹.
۳۳. Creativity
۳٤. Independence
۳۵. NonComformity
۳٦. Novelty
۳۷. دیوان شوخ، ابوالقاسم حالت، نشریات ما، تهران، چاپ اول، ۱۳٦۵، ص ۱۵۹,
۳۸. Intelligence
۳۹. Imagination
٤۰. Aesthetic
٤۱. مجموعه آثار طنز، ابوالقاسم حالت، انتشارات گوتنبرگ، تهران، جلد دوم، چاپ اول، ۱۳۷٦، ص ۷٤٦,
٤۲. همان، ص ۱۵۸,
٤۳. همان، ص ٤۱۰,
٤٤. تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، انتشارات دانشگاه تهران، جلد چهارم، چاپ اول، ۱۳۵٦، ص ۱۹٦، ۲٤۵، ۲٤۹,
٤۵. دیوان محمدتقی بهار، به کوشش مهرداد بهار، جلد دوم، انتشارات توس، تهران، چاپ چهارم، ۱۳٦۸، ص ۱۲۳٦.
٤٦. فرهنگ فارسی، دکتر محمدمعین، شش جلد، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اول، ۱۳٤۲ – ۱۳۵۲.

منابع :

۱.انوری ابیوردی، دیوان اشعار، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی،

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-05]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1382.1.2.6.4]

چ دوم، ,۱۳٦۲
۲.بیهقی، ابوالفضل؛ تاریخ بیهقی،به اهتمام علی‌اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، چ دوم، ,۱۳٥٦
۳.بهار، محمدتقی؛ دیوان اشعار، به کوشش مهرداد بهار، تهران: توس، جلد دوم، چ چهارم، ,۱۳٦۸
٤.جامی، عبدالرحمن؛ هفت اورنگ؛ به تصحیح آقا مرتضی مدرس گیلانی، تهران: سعدی، چ سوم،,۱۳٦۱
٥. حالت، ابوالقاسم؛ دیوان شوخ، تهران: نشریات ماه،چ اول، ,۱۳٦٥
٦. ــــــــــــــ ؛ مجموعه آثار طنز، تهران : گوتنبرگ، جلد دوم، چ اول،,۱۳۷٦
۷.حافظ، شمس‌الدین محمد؛ دیوان اشعار، به تصحیح و حواشی ابوالقاسم انجوی شیرازی، تهران: علمی، چ دوم، ,۱۳٤٦
۸. حلبی، علی‌اصغر؛ مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، تهران: موسسه پیک ترجمه و نشر، ج دوم،,۱۳٦٥
۹. دولتشاه سمرقندی؛ تذکرة الشعرا، به اهتمام محمد عباسی، تهران، چ اول، ,۱۳۳۷
۱۰.مسعود سعد سلمان؛ دیوان اشعار، به تصحیح رشید یاسمی، تهران: امیرکبیر، چ دوم:,۱۳٦۲
۱۱. سعدی، شیخ مصلح‌الدین؛ گلستان سعدی، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی،چ اول ، ,۱۳٦۸
۱۲. سنایی،مجدودبن آدم؛ کارنامه بلخ، به تصحیح سید محمد تقی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران، چ اول،,۱۳٦۸
۱۳. صفا، ذبیح‌الله؛ تاریخ ادبیات در ایران، تهران: دانشگاه تهران: جلد چهارم، چ اول، ,۱۳٥٦
۱٤.عبید زاکانی؛ کلیات عبید زاکانی، به شرح و تفسیر پرویز اتابکی، تهران زواره، چ دوم، ,۱۳٤۳
۱٥. علی صفی،فخرالدین؛ لطایف الطوایف،به کوشش احمد گلچین معانی، تهران: اقبال،چ هفتم، ,۱۳۷٦
۱٦. فتح علی خان صبا؛ دیوان اشعار، به تصحیح محمد علی نجاتی، تهران: اقبال،چ اول، ,۱۳٤۱
۱۷.کمال‌الدین اسماعیل؛ دیوان اشعار، به اهتمام حسین بحرالعلومی،تهران: کتابفروشی دهخدا، چ اول ، ,۱۳٤۸
۱۸. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، چ اول ، ۱۳٤۲.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-05]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1382.1.2.6.4]